

# نشان شده

کتاب دوم (پلید)

نویسنده: بیانکا اسکاردونی

مترجم: نشاط رحمانی نژاد



کتابسرای تندیس

ISBN: 978-964-174-2

تمام حقوق محفوظ است. هیچ بخشی از این کتاب بدون اجازه از ناشر، قابل تکثیر یا تولید مجدد به هیچ شکلی از جمله چاپ، فونیکس، انتشار الکترونیکی، فیلم و صدا نیست. این اثر تحت پوشش قانون حمایت از مؤلفان و مصنفان ایران قرار دارد.

## پیشگفتار

حقیقت مثل پروانه‌ای بال‌بال زنان به زندگی‌ام وارد و خارج می‌شد. مرا با زیبایی‌اش، با احتمالات بی‌پایان از تغییر و پیروزی‌اش به سخره می‌گرفت. مهم نبود چقدر برای گرفتنش برای اسیر کردنش در قلبم و تصاحب آن تلاش می‌کردم، هر بار مرا از سر باز می‌کرد.

مثل سرنوشت‌م، حقیقت من خیلی قبل تو از تولدم در خونم نوشته شده بود و توسط کسانی که به دنبال نابودی‌ام بودند راهنمایی و گمراه می‌شدم. فکر می‌کردم دانستن حقیقت باعث می‌شود، روی سرنوشت‌م قدرت داشته باشم و به من اجازه می‌دهد آن را آن‌طور که خودم می‌خواهم شکل می‌دهم. فکر می‌کردم آنجا در نور در امنیت خواهم بود.

اشتباه می‌کردم.

آنجا نوری نبود که پیدایش کنم.

فقط تاریکی برمی‌خیزد.



## فصل اول

### این یعنی جنگ

مه غلیظ با بی‌پروایی وقتی روی بالکن اتاقم ایستاده‌ام و به آسمان بی‌ستاره خیره شده‌ام روی پاهایم چنبره می‌زند. اتفاقات شب گذشته پشت سر هم در ذهنم تکرار می‌شدند و از هم پیشی می‌گرفتند؛ مثل آرزوی مرگی که حتی آرزو کردنش را به یاد نمی‌آوردم. از جان گذاشتن مراسمی بود که در آن شرکت نکرده بودم. یک لحظه من در جشن بهاره بودم و با پسری که آرزویش را داشتم می‌رقصیدم و بعد در یک کلیسا سوخته پایین شهر برای نجات جانم می‌جنگیدم. جهنم شخصی‌ام همه‌اش یک دروغ بود، همین‌طور هر کسی که در آن حضور داشت.

همه به جز من.

پنجه‌های خیانت درونم را سست کرده بودند، در روحم نقب زده و خانه‌ای از درد و رنج ساخته بود. بدجور دلم می‌خواست بگذارم تاریکی وجودم را در برگیرد. بگذارم پس مانده‌های وجود درهم شکسته‌ام را ببلعد. تا هر اتفاقی که افتاده بود را پاک کند و بی‌اهمیت جلوه دهد.

این‌طوری راحت‌تر بود. تسلیم شدن راحت‌تر بود. رفتن و حتی به پشت سر نگاه نکردن راحت‌تر بود. اما راحت‌تر همیشه ساده‌ترین راه نبود.